



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

روش حکومتی پیامبر (ص)

مصباح الدین قوامی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روش حکومتی پیامبر (ص)

نویسنده:

صمصام الدین قوامی

ناشر چاپی:

کیهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	روش حکومتی پیامبر(ص)
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۶	منابع نیروی انسانی (عضویایی)
۶	اشاره
۷	منابع نژادی
۸	منابع سرزمینی
۸	مکه
۹	مدینه (پایتخت گرای - مرکزگرایی)
۹	منابع قبیله ای (قریش و)...
۱۱	منابع ارزشی
۱۱	مهاجرین
۱۲	انصار
۱۲	تابعین
۱۳	مجاهدین
۱۳	منابع بومی
۱۴	مؤلفه قلوبهم
۱۵	منابع دینی
۱۵	منابع عقیدتی
۱۶	پاورقی
۱۹	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

روش حکومتی پیامبر(ص)

مشخصات کتاب

نمایه سازی قبلی : نمایه سازی قبلی
 شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۵-۹۲۸۷
 سرشناسه : پدیدآور قوامی، صمصام‌الدین
 عنوان و نام پدیدآور : روش حکومتی پیامبر (ص)/صمصام‌الدین قوامی
 منشا مقاله : کیهان ، (۶ خرداد ۱۳۸۵): : ص ۱۲
 ، (۱۶ خرداد ۱۳۸۵): : ص ۶
 توصیفگر : نیروی انسانی
 توصیفگر : انتخاب مدیران
 توصیفگر : شایسته‌سالاری
 توصیفگر : حکومت اسلامی
 توصیفگر : محمد (ص)، پیامبر اسلام

مقدمه

یکی از مباحث بسیار بحث‌انگیز در قرن حاضر مسئله نظام سیاسی و نظام اداری حکومت پیامبر اکرم (ص) بوده است. دیدگاه برخی این است که حکومت پیامبر اکرم (ص) اساساً نظام خاص اداری و سیاسی نداشته است. به این دیدگاه از جنبه‌های گوناگون - خصوصاً کلامی - پاسخ گفته‌اند، اما از زاویه طرح عینی نظام سیاسی و اداری پیامبر اسلام (ص) کم‌تر بدین ساحت درآمده‌اند. نگارنده از کسانی است که به وجود نظام اداری کامل و پیشرفته‌ای در دوران رسول الله (ص) اعتقاد دارد، در جهت اثبات این اعتقاد، با روی کردی تاریخی به شیوه نظام اداری پیامبر اکرم (ص) پرداخته و با کاوش در لابه‌لای صفحات تاریخ سیاسی پیامبر اکرم (ص) نمودهای نظام مستحکم اداری را به دست آورده است. این نوشته به اجمال به یکی از مهم‌ترین ارکان در نظام اداری یعنی عضوایی از دیدگاه اسلام اشاره دارد.

منابع نیروی انسانی (عضوایی)

اشاره

هر نظام اداری ارکان گونه‌گونی دارد که یکی از آن‌ها عضوایی است. علمای مدیریت عضوایی را چنین تعریف می‌کنند: (عملیات کاوش در منابع انسانی و کشف افراد شایسته و ترغیب و تشویق آنان به قبول مسئولیت در سازمان). [۱]. مراد ما از عضوایی در نظام اداری حکومت رسول اکرم (ص) لزوماً مطابق تعریف فوق نیست، زیرا ممکن است در اطلاعاتی که از آن عصر به دست ما رسیده چنین فعل و انفعالی را شاهد نباشیم و البته منکر وجود آن هم نیستیم و یا چه بسا اقتضای آن زمان دقیقاً پیاده شدن مفاهیم فوق نبوده باشد. بنابراین مراد ما شناسایی منابع نیروی انسانی است که رسول خدا (ص) کادر حکومتی اش را از آن‌ها تأمین می‌کرده است. شناسایی این منابع به ما کمک می‌کند که در انتخاب معیار برای عضوایی و برای منابع انسانی توفیق یابیم تا

مدیران سازمان های حکومت اسلامی در هر عصر و نسلی بر اساس آن معیارها به عضوایی بپردازند. در آن شرایط، منابع نیروی انسانی پیامبر اکرم (ص) این ها بودند: ۱- منابع نژادی عرب و عجم؛ ۲- منابع سرزمینی مانند مکه و مدینه و یمن؛ ۳- منابع قبیله ای مانند قریش؛ ۴- منابع ارزشی مانند مهاجرین، انصار، مجاهدین و تابعین؛ ۵- منابع بومی؛ ۶- منابع سرزمینی - اعتقادی مانند دارالکفر و دارالاسلام؛ ۷- منابع اعتقادی مانند مسلمین، یهود و نصاری.

منابع نژادی

قرآن به زبان عربی نازل شده، پیامبر اکرم (ص) عرب است، اسلام در عربستان طلوع کرده است، اولین حکومت اسلامی در مدینه - که از شهرهای عرب است - تشکیل یافته و عمده نیروهای پیامبر اکرم (ص) در کادر اداری و حکومتی عرب بوده اند، ولی با این همه، عربیت یک اولویت نبوده است. قرآن می فرماید: (یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا انّ اکرمکم عندالله اتقیکم [۲]؛ ای مردم ما شما را از دو جنس مرد و زن آفریدیم و شما را به شکل ملت ها و قبیله ها در آوردیم تا یکدیگر را بشناسید.) پیامبر اکرم در روز فتح مکه می فرماید: (انّ اباکم واحد کلکم لآدم و آدم من تراب ان اکرمکم عندالله اتقیکم و لیس لعربی علی عجمی فضل الا بالتقوی [۳]؛ پدر شما یکی است و آن، آدم (ع) است و آدم از خاک، با تفاوتی شما نزد خدا گرامی ترین شما است، عرب را بر عجم برتری نیست مگر به تقوا.) بعضی از اعراب معاصر از تمدن اسلامی با نام (تمدن عربی) یاد می کنند و می گویند: (مسلمان غیر عرب اگر پیش رفت کرده است به خاطر روح عربی بوده است که در همه ملت ها پیدا شده بود و همه این ملت ها تحت نام و عنوان (عربیت) یک حرکت هم آهنگ به وجود آورده بودند). [۴] این نظریه، به طور آشکار تحریف تاریخ است، در حالی که ملت های مسلمان بر روی ملّیت خود پل زده بودند و خود را مسلمان می دانستند. محور نبودن عربیت به صورت یک ارزش اسلامی باقی بود حتی خلفای راشدین بر آن پای فشرده اند ولی امویان سلسله جنبان تفکر تفوق عرب شدند [۵] و سیاست آن ها بر اصل تفوق عرب بر غیر عرب پایه گذاری شد، معاویه به صورت بخش نامه به همه عمال خویش دستور داد که برای عرب، حق تقدّم قائل شوند. این عمل ضربه مهلکی به اسلام زد و منشاء تجزیه حکومت اسلامی به صورت حکومت های کوچک بود، زیرا بدیهی است که هیچ ملّتی حاضر نیست تفوق و قیمومت ملّت دیگر را بپذیرد. اسلام از آن جهت مقبول همه ملّت ها بود که علاوه بر سایر مزایایش رنگ نژادی و قومی نداشت. [۶]. (آجری) در اربعین از رسول خدا (ص) نقل می کند که: (همانا خدا اختیار کرد مرا و اختیار کرد برای من اصحابی پس قرار داد برای من از آنها وزرائی). [۷] در (استیعاب) از قول علی (ع) آن وزرا چهارده نفر شمرده می شوند: (حمزه، جعفر، ابوبکر، علی، حسن، حسین، عبدالله بن مسعود، سلمان، عمار بن یاسر، حذیفه، اباذر، بلال و مصعب). [۸] جالب است اگر این مجموعه را به منزله کابینه فرض کنیم (هر چند حسنین کم سن بوده اند.) در این جمع دو نفر غیر عرب دیده می شوند: سلمان فارسی و بلال حبشی. این دقیقاً همان عدم اولویت نژاد عرب را تأکید می کند در شرایطی که زمین و زمان و زمینه اقتضای عرب گرایی داشت حضور این دو نفر در سطح بالای مسئولیت معنای خاص دارد. و وقتی هم پیامبر (ص) به سلمان لقب می دهد نمی گوید سلمان عربی بلکه می فرماید (سلمان محمّدی). پیامبر (ص) به همین دو اکتفا نکرد، (صهیب بن سنان) ملقب به (ابو یحیی)، رومی بوده است، وحشی - که بعد اهلی شد و به او مأموریت داده شد - حبشی است که شیعه و سنی او را صحابی می دانند. ابن هشام در سیره خویش (ابو کبشه) را فارسی و (زیدبن حارثه) را حبشی می داند. [۹] که در جنگ بدر حضور داشته اند، بعضی (ذو مخبر) را از صحابه پیامبر، که حبشی است، شمرده اند. [۱۰] در این میان، نقش سلمان فارسی که سلمان الخیر و سلمان السلام و سلمان محمّدی است، بسیار برجسته و کلیدی است، وی در جنگ خندق، خندق می سازد و در جنگ طائف منجیق می سازد [۱۱] و بعدها در زمان عثمان استان دار مدائن می شود [۱۲] و امیرالمؤمنین (ع) وی را پس از مرگ تجهیز کرد و بر او نماز خواند و جعفر هم حاضر بود. در فروغ ابدیت آمده است: (مناطق خوش آب و هوای عربستان

در آخرین قرن قبل از اسلام به طور کلی تحت نفوذ سه دولت بزرگ یعنی ایران و روم و حبشه بود، شرق و شمال شرقی این منطقه زیر حمایت ایران و شمال غربی تابع روم و قطعات مرکزی و جنوب تحت نفوذ (حبشه) قرار داشت، بعدها در اثر مجاورت با اینان سه دولت عرب به نام های حیره، غسان و کنده هر کدام تحت نفوذ یکی از سه دولت نامبرده (ایران، روم و حبشه) قرار داشتند. جالب است که پیامبر سلاطین هر سه قدرت را به اسلام دعوت کرد خسرو پرویز که پیامبر او را به نام (کسری عظیم فارس) در نامه اش یاد کرد قبول نکرد، [۱۳] ولی نجاشی سلطان حبشه اسلام آورد [۱۴] و هرقل عظیم روم معروف به (قیصر) اسلام آورد. [۱۵] آن چه برای ما مفید است آن که طبق مدارک یاد شده پیامبر به کسری و قیصر نوشت: (اسلم تسلّم؛ اسلام بیاور تا سالم بمانی). و در بعضی نامه هایش می افزود: (اسلم تسلّم فاجعل لک ما تحت یدیک) [۱۶] و یا می فرمود: (ان تؤمن باللّه وحده لاشریک له ببقی ملکک). [۱۷] این جملات به آن معنا است که اگر اسلام بیاورید به حکومت ادامه می دهید. اگر عربیت در کارگزاری حکومت رسول خدا (ص) اولویت داشت چنین وعده ای به حکام غیر عرب نمی داد. این وعده ها گویای نفی عرب محوری در حکومت است و این آن چیزی است که ما در این مبحث به دنبال آنیم. مسلمان شدن سلطان حبشه و بقای او در حکومت با تأیید رسول خدا (ص) نشان می دهد که کادر غیر عرب رسول خدا (ص) منحصر در بردگان حبشی مثل بلال و وحشی و ذومخبر نمی شود بلکه ملائک حبشه هم در این حلقه وارد است و نه تنها صهیب رومی که برده است بلکه خود قیصر روم هم به نوعی در حکومت فراگیر و جهان گیر رسول خدا (ص) نقش دارد. آن چه منظور ما را بیش تر تقویت می کند اسلام آوردن دسته جمعی (باذان) حاکم یمن و تمام کارمندانش که ایرانی بودند می باشد، [۱۸] زیرا سرزمین حاصل خیز یمن که در جنوب مکه قرار دارد و حکمرانان آن همواره دست نشانده شاهان ساسانی بودند [۱۹] و تمام کارمندانشان ایرانی بودند با نامه پیامبر و وعده ای که داد مبنی بر این که (اگر مسلمان شوی حکومت دوام دارد) [۲۰] با لیبک به پیامبر و مسلمان شدنشان ایرانیان زیادی به کادر حکومتی رسول خدا (ص) اضافه شد. این روحیه حتی در حکومت امیرالمؤمنین هم مشاهده می شد که فردی به نام (شنسب) را که ایرانی و از نسل غوریان است به عنوان فرمان دار ناحیه (غور) هرات منصوب فرموده بود. [۲۱] خلفای دوم و سوم هم سلمان را در مدائن نصب کرده بودند، که ذکر آن رفت. همه این ها نشان می دهد که نفی عرب محوری از دید کتاب و سنت و سیره، مسلم است و پیامبر اکرم (ص) در عضوایی، هیچ گاه به نیروهای عرب به عنوان یک منبع نیروی انسانی دارای اولویت، تکیه نکرده است.

منابع سرزمینی

مکه

مکه با همه اهمیتش هیچ گاه برای حکومت اسلامی به یک منبع اولویت دار تبدیل نشد، زیرا ارزش های مکه مخصوص اهل آن نیست و یک سرزمین عمومی و متعلق به همه است. حتی پس از این که مکه فتح شد و پیامبر به وطن اصلی خود بازگشت آن جا را پایتخت قرار نداد و به مدینه بازگشت. در تاریخ حکومت های اسلامی هم هیچ گاه مکه پایتخت نشده است. علت آن بر ما مجهول است. آری، مکه نه تنها پایتخت نشد بلکه با همین عمل پیامبر (ص) عملاً (هم شهری گری) و (هم وطن گرایی) نفی گردید. بسیاری از یاران اولیه پیامبر (ص)، که مرتباً آزار می شدند، مثل بلال، عمار، صهیب، سلمان، اویس قرنی، معاذ بن جبل، ابذر غفاری، مقداد، عدی بن حاتم و عبدالله بن مسعود، مکی الاصل نبودند. در میان وزرایی که قبلاً شمردیم، شش نفر غیر مکی اند و اگر حسن و حسین (ع) را لحاظ نکنیم سهم مکی و غیر مکی، مساوی است. در بین هفده استان دار ده نفر آن ها اهل یمن و یک نفر از مدینه و شش نفر مکی هستند که یک نفر از آن ها (عتاب بن اسید) است که والی مکه است از طرف رسول خدا (ص) [۲۲] نه به خاطر این که مکی است بلکه به خاطر بومی بودنش. پنج نفر باقی مانده که قرشی هستند یکی (ابوسفیان) است که به عنوان

(مؤلفه قلوبهم) منصوب شد بر نجران [۲۳] نه به عنوان مکی و سایرین هم به خاطر شایستگی و صلاحیت. و مکی بودن هیچ دخلی نداشت. پس بنابر آمار وزرا که ستاد رسول خدا (ص) بودند و مطابق آمار استان داران در تشکیلات حکومتی رسول خدا (ص) برتری با عنصر مکی نبود. در خصوص (عثمان بن طلحه بن شیبه) که به طور موروثی کلیددار کعبه بودند پیامبر او را ابقا کرد، [۲۴] ولی نه به خاطر مکی بودنش بلکه برای رد امانت، زیرا این آیه نازل شد که: (ان الله يامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها؛ [۲۵] خداوند به شما امر می کند تا امانات را به اهل آن بازگردانید.) حضور حجم عظیمی از یمنی ها در بین استان داران و یک نفر به نام (حذیفه) در بین وزرا حاکی از این است که مکه اولویت ندارد.

مدینه (پایتخت گرای) - مرکز گرای)

مدینه الرسول (ص) که قبل از هجرت (یثرب) نام داشت مرکز اسلام و حکومت اسلامی و مدفن بسیاری از نیکان و پاکان است. رسول خدا (ص) این شهر را برای مرکزیت بر مکه مکرمه هم ترجیح داد و حتی بعد از فتح مکه پایتخت را عوض نکرد. ولی آیا مدینه اولویت دار است؛ یعنی اهل مدینه به خاطر این که در این سرزمین و در مرکز و پایتخت هستند مزیتی بر دیگران دارند. و (مرکز گرای) و (پایتخت گرای) که در زمان رسول خدا تحت عنوان مدینه گرای تبلور داشت، آیا معیاری برای عضوایی در حکومت اسلامی است؟ پاسخ این سؤال هم منفی است، زیرا در لیست وزرای که دیده شد تنها یک نفر مدنی است و آن، (زیاد بن لیب انصاری) است و نیروهای یمنی که نه مکی اند و نه مدنی آمار بالایی را در بین استان داران رسول خدا (ص) داشتند. نیروهای مهاجر هم که مکی و غیر مکی داخل آن ها بود پست های حکومتی را اشغال کرده بودند. در یک جمع بندی باید گفت: سرزمین، معیار نیست حتی مکه و مدینه و یمن و هیچ حاکم اسلامی نمی تواند فردی را چون هم شهری او است یا مقیم پایتخت است یا مقیم یکی از استان های مهم است (مثل یمن) اولویت دهد.

منابع قبیله ای (قریش و) ...

قریش نام قبیله ای است پدر این قبیله (نضر بن کنانه) است، این قبیله را از آن جهت قریش نامند که گرد حرم فراهم آمده اند. امویان و علویان و عباسیان از قریش هستند، محمد (ص) هم قرشی است و بزرگ ترین افتخار برای یک نفر این بوده که شاخه ای از آن محسوب و به آن منسوب شود. با توجه به این که جامعه عرب دچار دردی ریشه دار و مزمن به نام تفاخر به فامیل و خانواده و قبیله بود لذا زمینه برتری این طائفه ممتاز فراهم بود. پیامبر که خود قرشی بود با شناخت درد مزبور قبل از بدخیم شدن، به علاج آن پرداخت و قبل از او قرآن کریم رسماً شعوب و قبائل را مایه تعارف و شناخت یک دیگر و نه سرمایه تفاخر می داند: (جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا) [۲۶]. رسول خدا (ص) وقتی مکه را فتح کرد برای پیش گیری از بیماری قریش گرای با قدرت می فرماید: (ایها الناس ان الله قد اذهب عنکم نخوة الجاهلیه و تفاخروها بأبائها الاوانکم من آدم و آدم من طین الاخیر عبادالله عبدا تقاه) [۲۷] در جای دیگر می فرماید: (اشراف امتی حمله القرآن و اصحاب اللیل [۲۸]؛ اشراف قوم من، حاملان قرآن و شب زنده داران هستند). و یا آن جا که با کشتگان آن ها من جمله ابوجهل و عتبه و شیبه و امیه که در چاه بودند صحبت می کند، می فرماید: (دیگران مرا تصدیق کردند،... دیگران مرا جای دادند، دیگران مرا کمک کردند). [۲۹] این دیگران چه کسانی هستند که این همه در کلام رسول خدا (ص) تکرار می شود؛ یعنی غیر قریش که ترکیبی از مهاجر و انصار و مکی و غیر مکی اند. معلوم می شود اکثر قریش مانع راه بودند که پیامبر این گونه با چاه سخن می گوید. البته بعضی از قریش، پیامبر (ص) را هم کمک کرده اند قبلاً خواندیم که از هفده استان دار، شش نفرشان قرشی بوده اند و هم چنین در میان وزرای آن حضرت، هشت نفر از قریش هستند: پنج نفر از بنی هاشم و سه نفر دیگر یعنی ابوبکر، عمر و مصعب از قریش هستند. قریشی ها در بین قضات و نیز در همه ارکان

حکومتی حضور داشته اند، ولی نه به خاطر قرشی بودن بلکه ملاحظات دیگری در نظر بوده است. البته روایتی از رسول خدا (ص) نقل شده که می فرماید: (قدموا قریشا ولا تقدمواها و تعلموا من قریش ولا تعلموها ولولا ان تبطر قریش لاختبرتها مالخيارها عندالله تعالی) [۳۰] و در نقلی دیگر از امیرالمؤمنین (ع) آمده است: (قدموا قریشا ولا تقدموها ولولا ان تبطر قریش لاختبرتها بمالها عندالله تعالی) [۳۱] و در نقل سوم دارد که (قدموا قریشا ولا تقدموها و تعلموا منها ولا تعلموها) [۳۲]. این روایات از طریق اهل سنت است و به قول (مناوی) در شرح جامع صغیر بعضی برای تقدیم قول شافعی بر غیر شافعی به این روایات استناد کرده اند، [۳۳] زیرا شافعی نسب به (مطلب) فرزند هاشم می رساند و جالب است که خیلی از فقهای ما، در این که مطلبی را در احکام بنی هاشم وارد کنند تردید دارند. در کتاب (ذکری) آمده است که برخی از فقها مثل شیخ مفید و شیخ صدوق و پدرش و غیرهم در بحث نماز میت برای این که اولویتی به هاشمی بدهند راهی ندارند جز این که به چنین روایاتی استناد کنند، در حالی که در روایات ما اثری از آن ها مشاهده نمی شود. [۳۴]. ما می گوئیم اولاً: این روایات از حیث سند معتبر نیست، زیرا از طریق شیعه اثری از آن نیست. ثانیاً: از همان طریق اهل سنت هم اگر قبول کنیم این روایات به مقدم داشتن (حذیفه یمانی) غیرقرشی توسط پیامبر اکرم (ص) در یک نماز، نقض می شود؛ در حالی که پشت سرش قرشی ها بودند؛ یعنی پیامبر او را امام قرشی ها کرد و بر آن ها مقدم داشت. لذا بعضی مثل (عیاض) با شتاب در حل این تناقض به این توجیه روی آورده اند که مراد از تقدیم قریش بر غیر قریش تقدم در خلافت و حکومت است نه تقدیم در نماز جماعت یا میت! [۳۵]. ثالثاً: اگر قریش باید مقدم شود فقط بنی هاشم مراد است که ما این را قبول داریم، چرا که قریش رسول خدا (ص) را آزار دادند و اخراج کردند و با او جنگیدند و چگونه است که مقدم شوند و معلم همگان شوند و کسی معلم آن ها نشود؟! رابعاً: از همه که بگذریم دلالت آن، مقابل فرمایش رسول خدا (ص) است که فرمود: (لاحسب لقرشی ولا عربی الا بالتواضع). و نیز با آیه سیزدهم سوره حجرات و خطبه پیامبر (ص) در مکه - که به همه آن ها اشاره رفت - تعارض دارد. در مجموع این قبیل روایات عاجزند از اثبات تقدم قریش مگر در بنی هاشم و آن چه در بحث حیض در جوامع فقهی ما آمده است که زنان قرشیه ده سال دیرتر به یائسگی می رسند [۳۶] امری تعبدی یا تکوینی است و بعید است کسی آن را امتیازی برای قریش حساب کند، زیرا در این صورت باید برای (نبطیه) هم امتیاز قائل شود که در روایات هم دوش قرشیه است. شیخ مفید در کتاب (مقنعه) می گوید: (قد روی ان القرشیة من النساء والنبطیه تریان الدم الی ستین سنه). [۳۷] و در نبطیه اصولاً تردید هست که عرب مستعجم هستند یا عجم مستعرب. [۳۸] هرچند از ابن عباس نقل شده است که: (نحن معاشر قریش حی من النبط). [۳۹] ولی وضوحی ندارد و در نهایت این که در زمان ما شناخته شده نیستند و قرشیه هم جز بنی هاشم در زمان حال شناخته شده نیست، هرچند صاحب جواهر از قبیل معروف به قریش در زمان ما نام می برد [۴۰] که برای ما شناخته شده نیست. لذا راهی برای برتری قریش وجود ندارد نه آن روایات اهل سنت و نه این مسئله یائسگی قرشیه و نه اموری از این قبیل قادر به اولویت دادن به قریش نیستند و قریش گرایی به حکم کتاب و سنت مطلوب نیست. اما آن چه در بحث ما مفید است این که (قبیله گرایی) که در خصوص رسول خدا (ص) به شکل (قریش گرایی) تبلور داشت، یک معیار منفی است؛ یعنی حاکم یا مدیر اسلامی در عضوایی نمی تواند به قبیله خویش به عنوان یک منبع اولویت دار بنگرد. البته تشخیص قبیله در صدر اسلام بسیار آسان می نمود، زیرا نظام قبائلی حاکم آن چنان دقیق بود که به قول قرآن یک عامل شناسایی و تعارف، قبایل بودند [۴۱] و هر کس را به قبیله اش می شناختند و از امام صادق (ع) آموختیم که قبایل، کسانی اند که منسوب به آبا هستند [۴۲] که در زبان ما چنین نسبتی را در یک خاندان یا دودمان می توان یافت یا آن چه که به (آل) معروف است؛ شبیه آن چه در کشورهای خلیج فارس متعارف و متداول است مانند آل سعود، آل نهیان، آل صباح و... هر چند طبق فرهنگ قرآن، آل ابراهیم و آل عمران معنایی اعم دارد، زیرا (آل ابراهیم) به بنی اسحاق و بنی اسماعیل تقسیم می شود که اولی یهود و دومی عرب را می سازد. [۴۳] پس (آل) حتی معنایی فوق نژاد می یابد، اما آن چه در زمان ما از آل فهمیده می شود معنایی بسیار محدودتر است و شاید بهترین ترجمان آن (خاندان) یا (دودمان) باشد و گرنه مصداقی

برای قبیله نخواهیم یافت. بر ایناساس وقتی قریش گزایی و قبیله گزایی در زمان رسول خدا (ص) مطرود شد معیاری که متناسب با همه زمان ها به دست می آید (عدم دودمان گزایی) و (عدم خاندان گزایی) است؛ به عبارت دیگر، دودمان و خاندان هیچ اولویتی به عنوان نیروی انسانی ندارند.

منابع ارزشی

مهاجرین

مراد از مهاجرین نیروهای فداکاری هستند که در صدر اسلام با پیامبر اکرم (ص) و یا بدون ایشان از مکه به مدینه یا به شعب ابی طالب یا به حبشه مهاجرت کردند و خود و فعلشان در قرآن کریم ممدوح شمرده شده اند. در ارزش هجرت همین بس که امیرالمؤمنین (ع) در نامه های متعدد به معاویه و دیگران، (هجرت) را از ارزش های اصلی خویش، ذکر می کند، مثلاً می فرماید: (سبقت الی الایمان والهجره) [۴۴]، یا می فرماید: (لیس المهاجر کالطریق). [۴۵] بخش عظیمی از کادر رسول خدا (ص) بلکه حواریون و ربیون او را مهاجرین تشکیل می دادند. در جنگ بدر - طبق آماری که ابن هشام می دهد - ۸۷ نفر از مهاجرین بوده اند. [۴۶] قبل از جنگ بدر هم مراحل شناسایی و اطلاعات عملیات را مهاجرین انجام می دادند، چون انصار فقط پیمان حفاظت از پیامبر (ص) را در داخل مدینه داشتند نه خارج آن. [۴۷] بیش تر مسئولیتی که از طرف پیامبر با عنوان مکی یا قریشی یا بنی هاشم یا ذی القربی مسئولیت گرفتند هجرت هم کرده اند، مگر مؤلفه قلوبهم که بعد از فتح مکه، اسلام آوردند و یا برخی مثل عباس عموی پیامبر (ص) که عذر از هجرت داشت. لذا هجرت هم از لحاظ قرآن و هم از نظر رسول خدا (ص) یک ارزش و یک اولویت قطعی است؛ یعنی مهاجرین در عضوایی دارای اولویت هستند. اما در این خصوص که عنوان مهاجر اکنون چه مصداقی دارد. بین مفسران و فقها اختلاف است و دو قول وجود دارد: قول اول: انقطاع هجرت بعد از فتح مکه و قول دوم: اتصال هجرت و تداوم آن تا مادامی که کفر باقی است. [۴۸] دلیل قول اول این سخن پیامبر (ص) است که فرمود: (لا هجره بعد الفتح) و این که بعد از فتح مکه از دارالکفر تبدیل به دارالایمان شده است و آمدن از مکه به مدینه معنای هجرت ندارد. [۴۹] دلیل دسته دوم آن است که مراد، هجرت از دارالکفر به دارالایمان است نه فقط از مکه به مدینه. صاحب جواهر ادعای لاخلاف می کند. [۵۰]. ما می گوئیم هجرت از قبیل حقیقت و مجاز نیست که از مکه به مدینه را حقیقی و باقی را مجازی بدانیم کما این که صاحب جواهر چنین تصور کرده است، بلکه هجرت یک معنای کلی و جامع است به معنای دوری از بدی ها به سمت خوبی ها و دارای مصداقی است، مصداق بارز آن، همان هجرت از مکه به مدینه است ولی تنها مصداق نیست، هم چنان که در روایتی آمده است: (المهاجر من هجر نفسه) [۵۱] و یکی از گناهان کبیره را (تعزب بعد الهجره) می دانند که شاید عبارت آخری از ارتداد و مصداقی که صاحب (تذکره) و محقق کرکی و دیگران آوردند و شهید هم در (روضه) به آن اشاره دارد [۵۲] که یکی از آن ها را ما در معیار (شهرنشین گزایی) اشاره کردیم. و لذا هر نوع دوری از گناه و جهل و آمدن به سمت تعالی و تمدن می تواند بدون مسامحه و مجاز، هجرت تلقی شود. مگر نه این که ما هجرت از مکه به حبشه را هم هجرت می دانیم. آیا این جا از دارالکفر به دارالایمان است یا این که از دارالکفر به دارالکفر؟ لذا هجرت از همان زمان رسول خدا (ص) هم مصداقی غیر از هجرت مکه به مدینه داشته است کما این که شعب ابی طالب هم همین معنا را دارد. به طور کلی هجرت یک ارزش است که بزرگان به رخ دیگران می کشیدند، امام سجاد (ع) در خطبه معروف خود در شام به افتخارات پدران خویش که اشاره می کند می فرماید: (وهاجر الهجرتین). [۵۳] در نماز جماعت هم تقدم با کسانی است که زودتر هجرت کرده اند؛ مگر نماز جماعت فقط مخصوص صدر اسلام است که (اقدام هجره) ملاک تقدم تنها آن زمان باشد، نماز جماعت همیشگی است پس تقدم (اقدام هجره) هم همیشگی است. بیکی از مصداق اصلی آن انسان

های مجاهد و مبارزی هستند که سابقه مبارزاتی و پیشینه روشنی در مبارزه با طاغوت‌ها و دشمنان دین داشته باشند، انسان‌های فداکار و انقلابی که زودتر از دیگران پا به میدان نهاده‌اند و از بیت و بیتوته خارج شده‌اند: (و من یخرج من بیته مهاجراً الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله) [۵۴]، (یاعباد الذین آمنوا ان ارضی واسعاً فایای فاعبدون) [۵۵]، و آن جمله رسول خدا (ص) که گفتیم فرار از یک زمین به زمین دیگر را ولو به یک وجب، هجرت می‌داند و صاحب آن را هم نشین ابراهیم (س) و محمد (ص) و... بنابراین معیار (مهاجرگرایی) در عضوایی رسول خدا (ص) یک اصل مسلم مبتنی بر گمان و عقل بود و به آن عمل کرد. آمار دقیق کارگزاران پیامبر (ص) این را نشان می‌دهد. ما هم باید (مبارزگرایی) و (ایثارگری) و (ایثارگرایی) را معیار بدانیم؛ یعنی هر کس تلاش و مجاهدت بیش‌تری داشته و جان بازی کرده و پا و نخاع داده است را اولویت بدسیم. پس (سابقه مبارزاتی در راه اسلام) معیار است و (السابقون الاولون) در این زمینه پیش‌تاز و مقدم هستند. شاید نام (مجاهدگرایی) مناسب‌تر باشد. بنابراین (مهاجرگرایی) با هر مصداقی در هر زمین و زمانی معیار مثبت در عضوایی است.

انصار

انصار نیز مثل مهاجرین از منابع اصلی تغذیه‌کننده نیروی انسانی پیامبر بوده‌اند و اولویت داشته‌اند و لقب انصار را قرآن به آن‌ها داده است. در کشف و غیره مذکور است که رسول خدا (ص) بین آن‌ها و مهاجرین چگونه تعادل در ارزش برقرار می‌کند. بعضی انصار بر قریش خود را برتر می‌دانستند رسول خدا (ص) فرمود: ای انصاریان، مگر نه آن که شما دلیل بودید و خدای تعالی شما را به واسطه من عزیز و ارجمند ساخت؟ گفتند: بلی یا رسول الله. سپس فرمود: مگر نه شما گمراه بودید حق سبحانه به سبب من شما را هدایت کرد؟ گفتند: بلی یا رسول الله. بعد از آن فرمود: چرا جواب مرا نمی‌دهید؟ گفتند: چه بگوییم یا رسول الله؟ فرمود: در جواب من بگویید مگر نه آن که قومت تو را اخراج کردند و ما تو را جای دادیم و در پناه خود آوردیم؟ مگر نه قومت تکذیب تو را نمودند، پس ما تو را تصدیق کردیم؟ نه تو را مخذول ساختند پس ما تو را نصرت دادیم؟ و بر همین طریق حضرت رسالت شمارش صفات جمیله ایشان می‌نمود تا آن که همه به زانو در آمدند و گفتند: یا رسول الله تن و جان ما فدای تو باد. [۵۶]. یعنی آن حضرت با یک بیان زیبا و شیوا و عادلانه در محضر مهاجر و انصار به طور تلویحی ارزش‌های طرفین را گفت و آن‌ها را مثل دو بال برای خود قلمداد کرد. یا موقع کلنگ زدن در خندق این شعار را می‌داد که: (اللهم اغفر للانصار والمهاجره) [۵۷]. بحث درباره (نصرت) است که حد اعلای آن ایثار است نصرت آن قدر ارزش مند است که هر کس لقب (انصاری) را مثل یک نشان بر دوش می‌کشید و بدان افتخار می‌کرد. انصاری‌ها به همین صورت در تاریخ به صورت لسان صدق در آخرین مانده‌اند. جابر بن عبدالله انصاری، ابویوب انصاری، جناده انصاری، ابودجانه انصاری و غیرهم یعنی همان ارزش که بنی هاشم و سادات دارند که به وسیله پیش‌وند سید خود را ممتاز می‌کنند اینها با پسوند انصاری چنین کاری می‌کنند. انصاری‌ها در جنگ بدر، فتح مکه و دیگر نبردهای پیامبر (ص) نیز حضور چشم‌گیری داشتند و تعدادشان از مهاجران هم بیش‌تر بود. [۵۸].

تابعین

خداوند می‌فرماید: (والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه) [۵۹] در این آیه به سه دسته از یاران رسول خدا (ص) که مورد رضایت خداوند بوده‌اند اشاره می‌شود که عبارت‌اند از: مهاجرین، انصار و تابعین. در مورد تابعین دو نظر است: یکی این که پیامبر را درک نکردند و بعداً آمدند و معصومین دیگر را یاری کردند و یا این که تابع سابقین شدند (از مهاجرین و انصار) با احسان و ایمان و اطاعت. [۶۰] تابعین طبق برداشت دوم کسانی هستند که یا مهاجرند یا انصار منتها دیر به این قافله نور پیوسته‌اند و جزء (السابقون الاولون من المهاجرین والانصار) نیستند ولی جزء لاحقین هستند، به

الظلمات الی النور) و آیاتی دیگر از این قبیل که ما را کمک می کند در جهت اتخاذ یک معیار مناسب در عضوایی که همان (بومی گرایی) باشد. یعنی نیروهای بومی نسبت به نیروهای غیر بومی، اولی و احق هستند، مگر این که نکته خاص مثل مسائل امنیتی در میان باشد، و گرنه اصل بومی گرایی در عضوایی اصلی عقلی، عرفی و شرعی است.

مؤلفه قلوبهم

در آیه ۶۰ سوره توبه (مؤلفه قلوبهم) به عنوان یکی از مصرف های زکات نام برده شده اند صاحب شرایع می گوید: (المؤلفه قلوبهم هم الکفار الذین یتمالون الی الجهاد) [۸۴] صاحب جواهر اقوال مختلفی را در تعریف مؤلفه قلوبهم از اصحاب نقل می کند و در پایان نظر خودش را به عنوان تحقیق بعد از مطالعه کامل در کلمات اصحاب و اخبار و اجماع و نفی خلاف چنین این گونه اعلام می دارد: (ان المؤلفه قلوبهم عام للکافرین الذین یراد الفتهم للجهاد او الاسلام والمسلمین الضعفاء العقائد لا انهم خاصون باحد القسمین) [۸۵]. اختلاف بین فقها بر سر این است که (مؤلفه قلوبهم) چه کسانی هستند؟ بعضی فقط کفار را مصداق می دانند عده ای کفار را برای استمالت آن ها به جهاد و برخی کفار را برای استمالت آن ها به اسلام. گروهی هم مسلمانان ضعیف العقیده را برای بقاء شان در اسلام از مصادیق این عنوان می دانند. خلاصه (مؤلفه قلوبهم) دو دسته اند: دسته ای که باید جذب شوند و دسته ای که باید دفع نشوند؛ به عبارت بهتر، یک تیره باید بیایند و یک تیره باید نروند. تیره اول کفارند یا برای جهاد، خواه مسلمانان شوند یا نه و یا برای مسلمان شدن و تیره دوم ضعیف العقیده ها هستند برای این که باقی بمانند، لذا از زکات بودجه ای برای این منظور در نظر گرفته شده است. امام باقر (ع) در صحیح زراره می فرمایند: (مؤلفه قلوبهم) قومی هستند که خدای واحد را عبادت می کنند و شهادت (لا اله الا الله و محمد رسول الله) سر می دهند ولی به بعضی از جنبه های وحی شک دارند. خداوند به پیامبرش فرمان داد که با پول و هدیه دل آن ها را به دست آورد تا اسلام آن ها محکم شود. رسول خدا (ص) در جنگ حنین با رؤسای قریش و مضر مانند ابوسفیان و غیره چنین کرد. انصار ناراحت شدند، خدمت رسول خدا (ص) آمدند و گفتند: اگر اجازه دهی کلامی داریم و آن این که اگر این اموال که به اینان دادی دستور خدا است، تسلیم هستیم و اگر دستور توست راضی نیستیم. خداوند به خاطر این اعتراض نور آن ها را بُرد و برای (مؤلفه قلوبهم) سهمی از زکات قرار داد. [۸۶]. (مؤلفه قلوبهم) مانند (مهاجرین) یک عنوان عام است که دارای مصادیقی است، مصداق بارز آن ابوسفیان و عیینه و دیگران است که در صدر اسلام بودند. [۸۷]. در زمان های دیگر مصادیق دیگری دارد و دلیل بر این مسئله اطلاق ادله امت که (مؤلفه قلوبهم) را مقید و منحصر به زمانی و زمینی خاص نکرده است و این ادله از حیث دیگری هم اطلاق دارد که مقید به جهاد نیست، یعنی برای غیر جهاد هم می توان آن ها را تألیف کرد؛ مثلاً برای عضویت در حکومت و استفاده از تخصص آن ها صاحب جواهر هم مقید به جهاد نمی داند ما می خواهیم حرف دیگری هم بزنیم و آن این که تألیف قلوب منحصر به پرداخت زکات نیست، زیرا تعلیق حکم بر وصف، مشعر به علّیت است؛ یعنی علت پرداخت زکات تألیف قلوب است یعنی تألیف قلوب اصل است و پرداخت زکات واجب یکی از راه های تألیف قلوب است، بنابراین راه های دیگری هم وجود دارد که او تألیف و تشویق شود؛ مثلاً ما به او پست و مقام بدهیم تا برای اهداف بلند اسلام استمالت شود. [۸۸]. لذا آن چه ما به آن رسیده ایم دو وجه است: عضویت در سازمان حکومت اسلامی هم می تواند مایه تألیف قلوب باشد و هم این که هدف از تألیف قلوب باشد؛ به این معنا که شما فرد لایقی را با پول تشویق کنید که عضو اداره اسلام شود و یا او را عضو اداره اسلام کنید تا تألیف قلوب شود، ما هر دو را از اطلاق ادله و از اعتبار وصف العینی تعلیق حکم بر وصف، متوجه می شویم. بر این اساس، مؤلفه قلوبهم به یک منبع خوب انسانی برای حکومت اسلامی تبدیل می شوند به این معنا که حکومت اسلامی برای تقویت پایه های مردمی و تحکیم ریشه حکومت در دل جامعه اسلامی نباید از این نیروی عظیم که طبق فرموده امام صادق و باقر (ع) بیش تر مردم را تشکیل می دهند و در همه زمان ها هم هستند: (یکون ذلک فی کل زمان)

[۸۹] غفلت شود. البته منظور ما در نظر گرفتن سهمیه ای در کادر حکومتی غیر کلیدی برای آنان بدون هیچ اولییتی است؛ یعنی (مؤلفه قلبیهم) مثل مهاجر و انصار و بنی هاشم نیستند که در عضوایی اولییتی داشته باشند، ولی غفلت از آن ها هم درست نیست. پیامبر اکرم (ص) برای تألیف قلوب به پرداخت زکات اکتفا نفرمود بلکه مسئولیت هم می داد؛ نمونه اش ابوسفیان بود که بلافاصله فرماندهی دو هزار نفر از قریش را در یک عملیات نظامی بر عهده گرفت [۹۰]، و عمروعاص که در (ذات السلاسل) فرمانده شد [۹۱]، ابوسفیان بت پرست حتی مأموریت بت شکنی بت های طائف را پیدا کرد، جالب است که او بت ها را شکست و از خرابه های آن هیزم درست کرد و فروخت و قرض های عده ای را پرداخت [۹۲]، وحشی هم پس از این که اهلی شد مأموریت جنگی گرفت [۹۳]، معاویه هم جزء کاتبان رسول خدا (ص) شد. [۹۴].

منابع دینی

منظور، مسلمین، یهود، نصاری، مجوس و به طور کلی اقلیت های دینی اند که به هر حال منابعی از نیروهای انسانی را تحت عناوین دینی تشکیل می دهند. در این درنگ و توقف نداریم که (اسلام گرایی) یک اولویت قطعی و صد درصد است و غیر اسلام هم ولو میلی به اسلام و جهاد نداشته باشند و مؤلفه قلبیهم نباشند سهمیه ای خواهند داشت. رسول خدا (ص) گاهی با آن ها پیمان می بست مثل (بنی نضیر) یا (بنی قریظه) که یهود بودند تا از نیروهای آن ها علیه کفار استفاده کند و یا درخواست نمایند ای از آنان می کرد: (قل تعالوا الی کلمه) [۹۵...]. یعنی نمایندگان آن ها را می خواند با آن ها پیمان می بست ولی هیچ وقت به آن ها فرصت فرادستی نمی داد. اسلام به همه کفار و اهل کتاب، بدین نیست بلکه با آن ها که میل به سلطه دارند سر ناسازگاری دارد، اما استفاده از اهل جزیه آن هم به شکل (بطانه) بلکه به شکل نیروهای کارگزار و متخصص به شکلی که حکومت اسلامی حالت تسلط و نظارت را از دست ندهد منعی ندارد. سیره رسول خدا (ص) همین گونه بود، در تاریخ می خوانیم که: فرمان روای مسیحی شهر (ایله) به نام (یوحنا بن رویه) در حالی که صلیب طلا به سینه انداخته بود و از مقرر فرمان روایی خود به سرزمین تبوک آمده بود هدیه ای به رسول خدا (ص) داد و هدیه ای هم از آن بزرگ وار گرفت و حاضر شد بر آیین مسیح بماند و جزیه بدهد، پیامبر با او پیمان بست که مسیحی بماند و به او مأموریت داد که از مسلمانان که از ایله می گذرند پذیرایی کند. [۹۶]. اصولاً فرمان روایانی که در مرزهای سوریه و حجاز زندگی می کردند در میان قوم و قبیله و منطقه زندگی خود، نفوذ کلمه داشتند و همگی مسیحی بودند و چون احتمال داشت که روزی سپاه روم از نیروهای محلی آنان استفاده کند. پیامبر (ص) با همه آن ها پیمان عدم تعرض بست. [۹۷] یا (اکیدر) فرمان روای مسیحی (دومه الجندل) حضور پیامبر رسید و از قبول اسلام امتناع ورزید ولی حاضر شد باج گذار مسلمانان باشد. [۹۸] جالب است که (یوحنا) و (اکیدر) مسیحی می مانند ولی کارگزار و باج گذار پیامبر می شوند؛ یعنی می توان و جایز است از نیروهای اهل کتاب استفاده کرد فقط به این شرط که نظارت و تسلط را در دست نگیرند، زیرا با اصل مسلم (لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سیلا) و (یعطوا الجزیه عن ید وهم صاغرون) منافات دارد. پس (اسلام گرایی) اولویت است ولی استفاده از غیر مسلمین جایز است به شرط عدم سلطه و بدون هیچ اولییتی.

منابع عقیدتی

مراد، دارالاسلام و دارالکفر است. (دارالاسلام جایی است که اسلام در آن جا حاکم است و دارالکفر یا دارالشُرک آن جا که کفر و شرک حاکم است)، مثل مکه و مدینه قبل از فتح مکه که مکه مصداق دارالکفر بود و مدینه دارالایمان و دارالاسلام. البته اکنون شرایط فرق می کند بعضی کشورهای اسلامی مثل ترکیه هرچند حکومت آن ها لائیک است، اما آن جا را نمی توان دارالکفر حساب کرد. پس دارالکفر جایی است که مسلمین یا در آن جا حاکم نیستند یا در اقلیت اند. مسلماً دارالکفری که در صدر اسلام

مطرح بوده با توجه به این که اسلام هنوز توسعه نداشت، کشورها و مناطقی بودند که اسلام هنوز وارد آن جا نشده بود. اکنون بحث در این است که آیا از نیروهای مسلمان مقیم دارالکفر می توان در حکومت اسلامی دعوت و استفاده کرد؟ به عبارت بهتر آیا نیروهای مسلمان دارالکفر منبعی مناسب برای عضوایی جهت تشکیلات حکومت اسلامی محسوب می شوند یا نه؟ قرآن می فرماید: (الذین آمنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا) [۹۹]، بعضی مصداق این آیه را عباس عموی پیامبر می دانند که هجرت نکرد ولی رسول خدا (ص) او را در همان دارالکفر مأموریت جاسوسی قریش داد و گزارش به پیامبر می داد و حتی در جنگ بدر شرکت کرد و اسیر شد و پیامبر به رزمندگان سفارش کرده بود که او را ضربه نزنند و سالم بدارند و سرانجام اسیر شد. [۱۰۰]. به هر حال اولویت با دارالاسلام است و در صورت عدم کفایت باید سراغ نیروهای مسلمان دارالکفر رفت که از داستان عباس و نظایر آن جواز آن را یافتیم. بنابراین نیروهای مسلمان که در دارالکفر اقامت و یا تحصیل کرده اند و مدتی به هر دلیل مانده اند، استفاده از آن ها جایز است، اما هیچ اولیتی بر نیروهای دارالاسلام ندارند، بلکه اولویت از آن نیروهای دارالاسلام است، زیرا مقیم های دارالکفر چه بسا از فرهنگ آن جا تأثیر گرفته اند و ممکن است تأثیرات منفی هم داشته باشند.

پاورقی

- [۱] حسن ستاری، مدیریت منابع انسانی، ص ۹۱.
- [۲] حجرات (۴۹) آیه ۱۳.
- [۳] بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۳۵۰.
- [۴] مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۲۸۸ - ۲۸۹.
- [۵] همان، ص ۴۰۶.
- [۶] همان، ص ۴۱۲.
- [۷] تراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۱۷.
- [۸] همان، ج ۱، ص ۱۷.
- [۹] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۳۳.
- [۱۰] صحاح سته.
- [۱۱] فروغ ابدیت، ص ۳۶۰ و ۱۲۶.
- [۱۲] شیخ عباس قمی، منتهی الآمال.
- [۱۳] بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۳۸۹؛ طبقات کبری، ج ۱، ص ۲۶۰؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۹۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۱؛ فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۱۸.
- [۱۴] سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۷۹؛ طبقات کبری، ج ۱، ص ۲۵۹؛ فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۲۹.
- [۱۵] طبقات کبری، ج ۱، ص ۲۵۹؛ سیره حلبی، ج ۲، ص ۲۷۷؛ بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۳۷۹.
- [۱۶] همان، ج ۲، ص ۲۳۵.
- [۱۷] همان، ج ۲، ص ۲۲۲.
- [۱۸] فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۲۲.
- [۱۹] همان، ص ۲۲۰.
- [۲۰] همان، ص ۲۲۲.

- [۲۱] مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۲، ص ۳۹۳.
- [۲۲] جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ص ۳۵۲.
- [۲۳] اسد الغابه.
- [۲۴] فروغ ابدیت، ص ۳۳۸.
- [۲۵] نساء (۴) آیه ۵۸.
- [۲۶] حجرات (۴۹) آیه ۱۳.
- [۲۷] جعفر سبحانی، همان، ج ۲، ص ۴۷۲ - ۴۷۳.
- [۲۸] بحار الانوار.
- [۲۹] فروغ ابدیت، ص ۵۱۲؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۳۹؛ صحیح بخاری، ص ۹۸؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۴۶.
- [۳۰] حدائق، ج ۱۰، ص ۳۹۶؛ سیوطی، جامع صغیر، ج ۲، ص ۸۵.
- [۳۱] همان.
- [۳۲] همان و کنز العمال، ج ۶، ص ۱۹۵.
- [۳۳] سیوطی، شرح جامع صغیر، ج ۴، ص ۵۱۲ به نقل از حدائق، ج ۱۰، ص ۳۹۵.
- [۳۴] حدائق، ج ۱، ص ۳۹۵؛ جواهر، ج ۱۳، ص ۳۵۳.
- [۳۵] حدائق، ج ۱۰، ص ۳۹۵؛ سیوطی، شرح جامع (مناوی)، ج ۴، ص ۵۱۲.
- [۳۶] جواهر الکلام، ج ۳، ص ۱۶۱.
- [۳۷] وسائل الشیعه، باب ۳۱ من ابواب الحيض، ج ۹.
- [۳۸] جواهر الکلام، ج ۳، ص ۱۶۱.
- [۳۹] همان.
- [۴۰] همان.
- [۴۱] حجرات (۴۹) آیه ۱۳.
- [۴۲] منهج الصادقین، ج ۸، ص ۴۲۹.
- [۴۳] وسائل الشیعه، ج ۴، باب ۳۹؛ جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۱۵ - ۲۱۶.
- [۴۴] نهج البلاغه، خ ۵۶، ص ۱۴۶ (فیض الاسلام).
- [۴۵] همان، نامه ۱۷، ص ۸۶۴.
- [۴۶] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۶۳.
- [۴۷] فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۴۸۰.
- [۴۸] جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۶ (مانند علامه و شهید اول و ثانی).
- [۴۹] همان، ج ۱۳، ص ۳۶۳؛ منهج الصادقین، ج ۴، ص ۲۱۷.
- [۵۰] همان، ج ۲۱، ص ۲۶.
- [۵۱] بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۸؛ ج ۶۷، ص ۳۰۲؛ ج ۶۷، ص ۳۵۸.
- [۵۲] شهید ثانی، روضه البهیة، کتاب الصلوة، ج ۱، ص ۳۹۲ (چاپ ۱۰ جلدی).
- [۵۳] خطبه سجادیه.

- [۵۴] نساء (۴) آیه ۱۰۰.
- [۵۵] عنكبوت (۲۹)، آیه ۵۶.
- [۵۶] منهج الصادقین، ج ۹، ص ۲۲۸: (لا عیش الا عیش الآخره اللهم اغفر الانصار والمهاجره).
- [۵۷] فروع ابدیت، ج ۲، ص ۱۲۶.
- [۵۸] ر.ک: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۶۳ و ۶۱۵.
- [۵۹] توبه (۹) آیه ۱۰۰.
- [۶۰] منهج الصادقین، ج ۹، ص ۲۳۴.
- [۶۱] انفال (۸) آیه ۷۲.
- [۶۲] همان، آیه ۷۴.
- [۶۳] نساء (۴) آیه ۹۵.
- [۶۴] ابراهیم (۱۴) آیه ۴.
- [۶۵] جمعه (۶۲) آیه ۲.
- [۶۶] آل عمران (۳) آیه ۱۶۴.
- [۶۷] بقره (۲) آیه ۱۵۱.
- [۶۸] محسن الموسوی، دولة الرسول، ص ۲۶۲.
- [۶۹] فروع ابدیت، ج ۲، ص ۳۵۲ و ۴۵۲؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۰۰؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۶۲؛ تراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۲۴۰؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۵۵۶.
- [۷۰] فروع ابدیت، ص ۱۲۲؛ دولة الرسول، ص ۲۶۳؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۲۶.
- [۷۱] اسد الغابه، ج ۴، ص ۴۴۲ و ۲۱۴؛ الاصابه، ج ۵، ص ۲۶۴؛ فروع ابدیت، ج ۲، ص ۳۸۲.
- [۷۲] فروع ابدیت؛ دولة الرسول، ص ۲۶۲.
- [۷۳] دولة الرسول، ص ۳۷۲.
- [۷۴] فروع ابدیت، ص ۳۶۷؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۹۱.
- [۷۵] همان، ص ۴۵۲.
- [۷۶] همان، ص ۴۱۶؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۴۴؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۱۶.
- [۷۷] همان، ص ۲۶۳.
- [۷۸] طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۶۱؛ حلبی، ج ۳، ص ۲۸۶؛ فروع ابدیت، ج ۲، ص ۲۳۵.
- [۷۹] فروع ابدیت، ج ۲، ص ۳۵۲.
- [۸۰] همان، ج ۲، ص ۳۳۸.
- [۸۱] نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۶۷، ص ۱۰۶۲.
- [۸۲] همان، نامه ۷۰، ص ۱۰۷.
- [۸۳] مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران.
- [۸۴] شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۱۴۹.
- [۸۵] جواهر الکلام، ج ۱۵، ص ۳۴۱.

- [۸۶] اصول کافی (چاپ جدید)، ج ۲، ص ۴۱۱.
- [۸۷] منهج الصادیقین، ج ۴، ص ۲۷۵.
- [۸۸] جواهرالکلام، ج ۱۵، ص ۳۴۱.
- [۸۹] مستدرک الوسائل، باب اول، ج ۱۱.
- [۹۰] فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۳۵۲.
- [۹۱] همان، ج ۲، ص ۳۰۴.
- [۹۲] همان، ج ۲، ص ۴۲۰.
- [۹۳] همان، ج ۲؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۴۱۳.
- [۹۴] همان و بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۴۸؛ تراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۱۲۰؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۰۹.
- [۹۵] آل عمران (۳) آیه ۶۱.
- [۹۶] فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۴۱۰؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۶؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۶۰؛ سیره حلبی، ج ۳، ص ۱۶۰.
- [۹۷] همان.
- [۹۸] فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۴۰۱؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۶؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۶۰؛ سیره حلبی، ج ۳، ص ۱۶۰.
- [۹۹] انفال (۸) آیه ۷۲.]
- [۱۰۰] اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۶۵.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحارالانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به

محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزارهای علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

